



نگاهی به ضرورت‌ها و زمینه‌های
مشارکت مردم در حکمرانی

چرا «مردم» دال اصلی گفتمان دولت سیزدهم هستند؟

■ محمدرضا نیازی

یکی از علل ناکارآمدی نسبی دولت‌های گذشته ساختار حکمرانی متمرکز کشور است؛ به طوری که حتی بهترین مدیران نیز در چنین ساختاری نمی‌توانند از کارآیی و بهره‌وری لازم برخوردار باشند. تأکید بیش از اندازه بر بوروکراسی اداری متمرکز و عدم استفاده از ظرفیت‌های مناطق مختلف کشور برای مشارکت اجتماعی در امر حکمرانی سبب شده اولاً توان جامعه در حل مشکلات، مغفول واقع شود و ثانیاً در مدیریت منابع، طرح‌ها و سیاستگذاری‌ها نقاط مختلف کشور به اندازه کافی مورد توجه قرار نگیرند و نوعی عدم توازن به وجود آید. این وضعیت خود منجر به نوعی فاصله و شکاف طبیعی میان حاکمیت و جامعه می‌شود. حکمرانی غیرمتمرکز در اینجا به این معنا است که اداره تمام امور استان‌ها و شهرهای مختلف تنها محدود به دولت مرکزی نبوده و اجرای پروژه‌های مختلف نیز تنها محدود به توان دولت، کارمندان و روال اداری و بوروکراتیک نشود؛ بلکه بخشی از آنها به ظرفیت‌های اجتماعی خود مناطق و بخش‌های غیردولتی جامعه (حقیقی و حقوقی) واگذار شوند و به نوعی در بخشی از امور، ضمن نظارت و کنترل مرکز، تفویض اختیار شود. الگوهای مختلفی برای حکمرانی غیرمتمرکز وجود دارد که باید هرکدام متناسب با شرایط کشور مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و از نظر اثربخشی ارزیابی شوند. تمرکز و عدم تمرکز می‌تواند از نظر سیاستگذاری و هم از نظر تصمیم‌گیری و اجرا دنبال شود که در این مورد باید دید کدام الگو با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران مؤثرتر خواهد بود. به منظور تحول در الگوهای مدیریتی متمرکز به سمت الگوهای مدیریتی غیرمتمرکز مبتنی بر مشارکت اجتماعی لازم است برخی مسائل مورد توجه قرار گیرند.

رویکردهای مختلف به مشارکت مردم در حکمرانی

گروهی از متخصصان و مقامات دولتی بر این باورند که امروزه مسائل مطرح در خط مشی‌گذاری عمومی به اندازه‌ای پیچیده و بغرنج است که عامه مردم، بدون دانش و تخصص‌های لازم نمی‌توانند به طور مؤثر در امر خط مشی‌گذاری عمومی مشارکت کنند. مردم‌سالاری سنتی و کلاسیک در دنیای امروز مفهومی ندارد و برای اداره امور باید متخصصان و کارشناسان پا به عرصه تصمیم‌گیری بگذارند و تنها به یاری آنها است که می‌توان خط مشی‌گذاری مؤثری انجام داد. گروهی دیگر از

خط مشی‌گذاران را دگرگون ساخته و از قدرت آنان کاسته است. از این رو باید به گونه‌ای عمل شود که نقش مقامات سیاسی در خط مشی‌گذاری حفظ شود. یکی دیگر از نظرات مخالفت با مشارکت عامه مردم، زمانبر بودن و هزینه‌ساز بودن این مشارکت است. طبق این نظریه، شهروندان در مشارکت خود موجب می‌شوند فرایند خط مشی‌گذاری عمومی طولانی شده و پیچیدگی‌ها و هزینه‌هایی به آن تحمیل شود. برخی نظریه‌پردازان خط مشی‌گذاری عمومی، تصمیم‌گیری عقلایی و تصمیم‌گیری مردم‌سالارانه را در دو قطب متضاد می‌بینند که دو هدف مخالف هم را دنبال می‌کنند. در تصمیم‌گیری عقلایی هدف کارآیی است، در حالی که در تصمیم‌گیری مردم‌سالار هدف رضایت شهروندان و پاسخگویی به نیازهای آنان است. موافقان مشارکت عامه مردم در خط مشی‌گذاری عمومی اعتقاد دارند که متخصصان و کارشناسان نمی‌توانند وسعت نظر عامه مردم را در خط مشی‌گذاری منعکس سازند و باید تدبیری اندیشیده شود که عامه مردم بتوانند در خط مشی‌گذاری عمومی مشارکت داشته باشند و دامنه وسیعی از نظرات که نگرش کل جامعه را نشان می‌دهد، مطرح سازند. گروه دیگری از موافقان مشارکت عامه مردم، به شکل‌گیری قوای حکومتی توجه کرده و متخصصان اداری را متولی وضع خط مشی نمی‌دانند، بلکه معتقدند این نمایندگان مردم هستند که واضعان اصلی خط مشی محسوب می‌شوند؛ بنابراین، مردم به طریق اولی باید در خط مشی‌گذاری مشارکت داشته باشند. ایفای نقش تصمیم‌گیری عمومی از سوی کارشناسان و متخصصان با روح مردم‌سالاری در تضاد بوده و تصمیم‌گیری

نظریه‌پردازان خط مشی‌گذاری عمومی، عامه مردم را در زمینه خط مشی‌گذاری بی تفاوت و بی علاقه می‌دانند. این گروه معتقد است در دنیای امروز مردمان در پی گذران زندگی و منافع شخصی خود بوده و علاقه چندانی به مشارکت در مسائل خط مشی‌گذاری عمومی ندارند. بنابراین، نمی‌توان با اتکا بر مشارکت عامه مردم به صورت یک نیروی مؤثر و دائم، با اطمینان نظامی را طراحی کرد و انتظار داشت که این نظام به درستی پاسخگوی مسائل خط مشی‌گذاری عمومی باشد. بسیاری از مقامات سیاسی بر این اعتقادند که مشارکت بیشتر شهروندان در خط مشی‌گذاری عمومی، نقش

ویژه‌نامه



ایران

چهارشنبه
۲ شهریور ۱۴۰۱